

مکتبخانه‌های یزد؛ مطالعه جایگاه تعلیم دختران در سده‌های متأخر

فاطمه دانش^۱

چکیده

مکتبخانه تا دو دهه گذشته در بیشتر شهرها و روستاهای کشور، بویژه در استان یزد دیده می‌شد و به نوعی، عملکرد مقطع پیش‌دبستانی را در نظام آموزشی امروز داشت. فرهنگ مکتبخانه‌ای، علاوه بر آشنایی کودکان بویژه دختران، با تعالیم مقدماتی اسلامی، آزمونی برای فراگیری الفبای ورود به زندگی بود. زمانی که فراگیری علم در اکثر شهرها، منحصر به اقشار خاصی از اجتماع بود و زنان و دختران، جز تعداد انگشت‌شماری، اجازه فراگیری آن را نداشتند، مکتبخانه‌ها رشد چشمگیری یافتند و چه بسا دخترانی که از همین نظام کوچک آموزشی به عرصه‌های بزرگ فعالیت اجتماعی راه یافتند.

در طول تاریخ، با شکل‌گیری مساجد به عنوان نخستین کانون‌های آموزشی، شاید حضور زنان در این حلقه‌های درس کمتر مشهود بوده است، اما زنان فاضل و محدثه‌ای نیز بوده‌اند که حلقه‌های درس را در خانه‌های خود برگزار می‌کردند که آن را باید سرآغاز پیدایش مکتبخانه‌های خاص زنان دانست. در این پژوهش تلاش شده است تا شیوه‌های تربیتی و الگوهای رفتاری این مکتبخانه‌ها از نگاه مردم‌شناسی بررسی شود و به نوعی نظام آموزشی که نیازهای اولیه تربیتی زنان جامعه آن روز بوده است، مورد بازبینی قرار گیرد.

کلیدواژه‌ها: میراث یزد، مکتبخانه، مکتبخانه‌های یزد، تعلیم دختران، ملأباجی

مقدمه

مکتب، مکاتب و به عربی، کُتَّاب به معنی موضع تعلیم آورده شده است. در دوران پیش از اسلام، تعلیم و تربیت و مکتبخانه، مختصّ طبقه ممتاز جامعه بود، اما با آمدن اسلام و اهمّیت و سفارشی که به آموزش احکام دین و فراگیری قرآن شده بود، (حر، ۱۳۸۳: ۱۰) مکتبخانه‌ها در دل مساجد، نخستین خاستگاه رشد و تعالی علوم اسلامی به‌شمار آمدند. احترام به قرآن کریم و اهمّیت دادن به آن باعث شد مکان‌هایی در کنار مسجد یا حتی داخل صحن مسجد به عنوان محلّ آموزش قرآن و درس و بحث درباره مسائل دینی دایر شود. البته در شیوه آموزش مکتبخانه‌ای، بیش از همه خواندن قرآن مدنظر بوده تا نوشتن و تحریر آن. (سلیمی مؤید، ۱۳۸۱: ۴۸)



استعمال دو واژه معلّم و مؤدّب در مکتبخانه‌ها نیز خود نشان از تعلیم و تربیت در این مکان‌ها، پیش از تأسیس مدرسه در جهان اسلام دارد. آن‌گونه که از منابع قدیم مربوط به آغاز عصر عباسیان برمی‌آید، معلّمان اغلب در حکم آموزگاران شاغل در مراکز ابتدایی بوده‌اند که در مکتبخانه‌ها به تعلیم نوباوگان از بین طبقه عام مردم اشتغال داشته و صاحبان این حرف به «معلّم الصبیان» معروف بوده‌اند. از این جمله می‌توان به حجّاج بن یوسف ثقفی - حکمران جبار عهد اموی - و عبدالحمید کاتب، دبیر توانای آن عصر اشاره کرد. (غنیمه، ۱۳۶۴: ۹-۱۰) مؤدّب نسبت به معلّم از پایگاه بالاتری برخوردار بود و به تعلیم فرزندان خلفا، اشراف و امرا اشتغال داشت. برای مراکز آموزشی نیز کُتَّاب یعنی مکتبخانه

مخصوص تعلیم خواندن و نوشتن عربی و احکام دین بود و این آموزش به وسیله معلمان انجام می‌شد و نوآموزان از طبقات بالا پس از طی این مرحله ابتدایی، زیر نظر مؤدب به فراگیری فنون دبیری، بلاغت و آیین مصاحبت می‌پرداختند. این قبیل آموزشگاه‌ها اغلب در کنار کاخ‌های خلفا و سلاطین تأسیس می‌شد و پسران و دختران به صورت جداگانه در آن به تعلیم اشتغال داشتند. (همان: ۱۰)

زمانی که از مکتبخانه صحبت به میان می‌آید، مراد کل مراکز تعلیم و تربیت در نظام آموزشی قدیم تا پیش از ایجاد مدارس نیست، بلکه در این مقاله تلاش شده است صرفاً مراکز آموزشی دختران مورد بررسی قرار گیرد؛ چرا که هر گاه صحبت از مدارس دخترانه می‌شود، معمولاً مدارس جدید امروزی به ذهن می‌رسد، حال آنکه نیاز است بدانیم وضع تحصیلی دختران تا پیش از تأسیس مدارس جدید، چگونه بوده است؟ از مسلمات تاریخ این است که در عموم ولایات مکتب‌خانه‌هایی برای آموزش دختران به سبک سنتی دایر بود؛ به گونه‌ای که در ضمن نامه یکی از خوانین آورده شده است: «در اغلب کوچه‌های طهران و بلاد دیگر یک ملّاباجی یا میرزاباجی یک منزل دارند و با کمال آزادی دوشیزگان را درس می‌دهند». (رمضانی، ۱۳۸۳: ۱۱۰ به نقل از حبل‌المتین، ۲۳ رجب، ۱۳۲۵) در اواسط دوره قاجار که مدارس اولیه شکل گرفت، معمولاً در بنای مدرسه، محلی نیز به مکتبخانه اختصاص می‌یافت تا داوطلبان را برای ورود به مدرسه آماده کنند، (حرّ، پیشین: ۱۰) اما این مکتبخانه‌ها گاه با تنبیهات بدنی و انجام کارهای محوّل خارج از تدریس که مکتب‌دار به آنها واگذار می‌کرد، نوعی دلزدگی و فرار از مکتبخانه را ایجاد می‌کرد و شاید به این دلیل دختران کمتر به آموزش رغبت نشان می‌دادند. به همین دلیل وزارت فرهنگ دست به اصلاح مکتبخانه‌ها زد و به موجب آیین‌نامه‌ای که در ۲۷ بهمن ۱۳۰۳ به تصویب شورای عالی فرهنگ رسید، تأسیس مکاتب جدید منوط به اجازه وزارت فرهنگ شد، به شرط اینکه مکتب‌دار شرایط بهداشتی را رعایت کند و صلاحیت تدریس در مکتب را داشته باشد و برنامه مصوّب وزارت فرهنگ را تدریس نماید. به موجب این آیین‌نامه تعداد شاگردان هر مکتبخانه نمی‌بایست از ۳۰ نفر تجاوز کند و تنبیهات بدنی هم ممنوع شد.

تمام مکاتب قدیم و جدید مؤظف به اجرای آیین‌نامه جدید شدند و هیچ‌یک از مکتب‌دارها نمی‌باید انجام کارهای شخصی خود را از شاگردان بخواهند. (بی‌نام، ۱۳۵۲: ۵۴)

زمانی که در یزد، این خطه کویری، هم‌چنان روح سنتی در بین خانواده‌ها حکمفرما بود و دختران کمتر اجازه فراگیری علم را داشتند یا در سنین پایین به خانه بخت می‌رفتند، مکتبخانه‌ها نقش بسزایی در یادگیری علم و آموزه‌های دینی و زندگی ایفا می‌کردند.

این مقاله علاوه بر استناد به پژوهش‌های صورت گرفته، بیشتر جنبه میدانی دارد و به نوعی خاطرات نگارنده از یک مکتبخانه سنتی است که پس از گذشت سال‌ها همچنان با روح او عجین شده است.

البته باید متذکر شد، زمانی که از مکتبخانه صحبت می‌شود، نباید ذهن خواننده به تصوّراتی سوق داده شود که در پژوهش‌های دوران صفویه به بعد به چشم می‌خورد، بلکه مراد مکتبخانه‌های متعلق به دهه‌های اخیر است که زیر نظر اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی استان اداره می‌شود.

پیش از بیان عملکرد مکتبخانه، جا دارد به تعریف واژه‌ای پردازیم که در این مقاله بسیار به کار رفته است؛ واژه «ملا» از اجزای اصلی مکتبخانه‌هاست. مُلاً از ریشه ملؤ به معنی پُر گرفته شده است، به معنای بسیار پُر از علم که ایرانیان «الف» ممدوده را مقصود کردند و واژه مُلاً معمول شد که لقب استاد و معلّم است، خواه مرد باشد یا زن. پس معلّم کُتاب، معلّم مکتب و استاد مکتبی، مُلاً خوانده می‌شد. (فرهنگ دهخدا، ذیل کلمه ملا)



برای بررسی مکتبخانه‌های یزدی، یکی از این مکتبخانه‌ها را به عنوان نمونه بررسی و مطالعه می‌کنیم. این مکتبخانه در

انتهای کوچه‌ای محقر و بن‌بست قرار گرفته است و از آن صدای بچه‌هایی که هجا‌های

قرآن را با آهنگی مخصوص می‌خوانند، شنیده می‌شود. آنها همراه خواندن قرآن، نیم‌تنه‌شان را به عقب و جلو حرکت می‌دهند. این مکتبخانه یاد و خاطره زنی به نام «حاجی فاطمه باقی زرگر» معروف به «حاجی بی‌بی» را تداعی می‌کند. زمانی که نام وی برده می‌شود، هر عابری زیر لب فاتحه‌ای نثار روحش می‌کند؛ زنی مؤمنه و صالحه که بدون هیچ تعلق دنیوی و فرزندی، در خانه گلین و محقر خود، فرزندان زیادی را تربیت کرد که چه بسیار از آنها امروزه در عرصه‌های مختلف اجتماعی می‌درخشند.

مکان مکتبخانه

مکتبخانه حاجی بی‌بی در خانه پدری وی در بافت قدیم قرار داشت که شاید چند باری تعمیرات مختصری در آن صورت گرفته بود، فضای خانه با یک راهروی به‌نسبت طویل از ورودی اصلی جدا می‌شد که به دلیل مسقف بودن، در فصل تابستان از هوای خنکی برخوردار بود و به عنوان کلاس درس از آن استفاده می‌شد. فضای اصلی متشکل از گودال باغچه، با تالاری بسیار کوچک و اتاق‌هایی در مجاورت آن بود که اتاق‌های یک ضلع آن برای اسکان خود ملأ و اتاق‌های دیگر برای انباری و مطبخ (آشپزخانه) استفاده می‌شد. زمستان‌ها نیز به علت خشکی و سردی هوا، داخل همان اتاق که محل سکونتش بود، شاگردها به صورت حلقه‌وار دور هم جمع می‌شدند و آموزش می‌دیدند.

مکتبخانه‌ها بیشتر در منزل شخصی ملأ برپا می‌شد و هزینه اداره آن را خود خانواده‌ها به عهده داشتند. وسایل کمک آموزشی در این مکتبخانه‌ها عبارت بودند از:

- زیرانداز بسیار ساده و کوچک
- رحل چوبی
- سفره‌بند یا غذایی که شاگرد با خود به مکتبخانه می‌آورد.
- وسیله دستی، ساخته شده با کاغذ که به آن «سرخط» می‌گفتند و به جای انگشتان دست، زیر خط قرآن می‌گرفتند.

به خاطر دارم که «حاجی بی‌بی» اجازه نمی‌داد که دختران، زیورآلات خاصی با خود داشته باشند یا اینکه لباس خاصی که نشانه تفاخر باشد، بپوشند. تنها علاقه شاگردها،

سرخ‌ها بود که سعی می‌شد با کاغذهای رنگی یا متنوع درست کنند و به یکدیگر هدیه دهند.

شرایط ورود به مکتبخانه

سن خاصی برای ورود به مکتبخانه وجود نداشت و کودکان چه دختر و چه پسر اغلب از سن ۶-۵ سالگی، یعنی از زمانی که از عهده شستشو و طهارت خود برمی‌آمدند، اجازه ورود به مکتبخانه را داشتند. حاجی بی‌بی، پسران بالای ۷ سال را دیگر قبول نمی‌کرد، ولی دختران تا زمانی که حتی یک زن کامل می‌شدند، می‌توانستند به خانه او رفت و آمد داشته باشند؛ چه بسا زمانی که بعد از ازدواج می‌خواستند قرآن را فراگیرند و مانند یک مبتدی به خانه وی می‌آمدند. البته کودکان بیشتر در دو نوبت صبح و عصر به مکتب می‌آمدند و زنان علاقه‌مند به فراگیری، بیشتر در ساعت فراغت حاجی بی‌بی، حضور پیدا می‌کردند. آنان که سواد خواندن و نوشتن را نمی‌دانستند، ابتدا از هجی (هیجی) کردن شروع می‌کردند، ولی سرعت یادگیری آنها از افرادی که آشنا با الفبا بودند و سواد خواندن داشتند، کندتر بود. نگارنده خود بانوان بالای ۵۰ سال را دیده است که پس از یک سال آموزش در این مکتب، قرآن را به‌طور کامل و بدون غلط ختم می‌کردند.



مواد درسی در مکتبخانه

دو سفرنامه مربوط به دوره صفویّه به مواد درسی مکتبخانه اشاره دارند؛ اولتاریوس در سفرنامه خود می‌نویسد: به مجرد اینکه کودکان از شناختن حروف و آموختن کلمات فارغ می‌شوند، شروع به تعلیم چند سوره منتخب از قرآن می‌کنند و سپس به تدریج تمام قرآن را فرامی‌گیرند. (اولتاریوس، ۱۳۸۵: ۶۱۳) شاردن نیز علاوه بر تأیید مطالب فوق، عقیده دارد که نخستین مرحله درس در مکتب با قرائت قرآن آغاز می‌شود. (شاردن، ۱۳۷۵: ۲۲۴/۴) معمولاً ملّا، کار را از شناخت حروف با تکنیک هم‌صدایی آغاز می‌کند. بعد از این مرحله، روخوانی از سوره حمد آغاز می‌شود و عمدتاً جزء سی‌ام قرآن را آموزش می‌دهند و در مراحل بعد به سایر جزءها می‌پردازند. این کار هم از آسان به مشکل انجام می‌شود تا قرآن‌آموزان دلزده نشوند. (ابراهیمی، ۱۳۸۱: ۶) در ضمن قرائت، فن تلفظ کلمات آموزش داده می‌شد. پس از تمام کردن قرآن، کتاب‌های دیگری خوانده می‌شد که برحسب زمان و مکان و نوع مکتبخانه‌ها و میزان دانش ملّا، متفاوت بود. (بی‌نام، ۱۳۵۲: ۵۴) بنابراین، انتخاب کتاب یا منبع درسی بیشتر برحسب سلیقه و معلومات و تجربه مکتبدار صورت می‌پذیرفت. در پژوهشی که در سال ۱۳۷۱ در سی روستای استان یزد انجام گرفت، مشخص شد که در مکتبخانه‌ها، علاوه بر آموزش قرآن، دیوان حافظ، گلستان سعدی، ترسل (مشمول بر منشآت میرزا مهدی خان نادری و شاهزاده معتمدالدوله و قائم مقام فراهانی)، دیوان وفائی، نصاب‌الصبیان (نوشته ابونصر فراهی، منظوم در تعلیم لغت عربی)، مخزن‌الانشاء (در آموزش نگارش و نوشته محمدصادق الحسینی)، خزائن‌الاشعار (نوشته عباس الحسینی)، خرم و زیبا (داستان منظوم)، حیدر بیک (داستان منظوم) و... نیز آموزش داده می‌شد. (قرائی‌زاده، ۱۳۷۱: ۲۰۴-۱۹۸)

همی کردم حدیث ابر و مژگان او هر دم

چو طفلان سوره نون و القلم خوانان به مکتب‌ها

(امیرخسرو دهلوی)

اما در مکتبخانه «حاجی بی‌بی» ابتدا آموزش با کتابچه «عم‌جزء» آغاز می‌شد که شامل جزء سی‌ام از کلام‌الله مجید، یعنی ۳۸ سوره از سوره‌های کوچک قرآن، الفبای عربی به

همراه حروف ابجد و هجاها بود که اصول اولیّه، فروع دین و اذان و اقامه در آن دیده می‌شد. پس از یادگیری صداها و کلمات که در اصطلاح «هیجی کردن» گفته می‌شد، جزء کامل قرآن آموزش داده می‌شد و پس از تکمیل کامل قرآن، ادعیه (مفاتیح‌الجنان) و حافظ نیز فراگرفته می‌شد.

روش آموزش و آشنایی با الفبا

الف همزه (ء) به جای الف بنشانم، ت و ه گرد، ت دسته‌دار (ط)، ز دسته‌دار (ظ)، ر تازی، ز تازی (ذ)، عین و غین پیوسته، کاف کوفی، کاف لامی، کاف کتابی، کاف سرکج، میم دم کج، میم کشیده، ی حلقه (ی) و حروف عربی استفاده شده در قرآن ۲۸ عدد است که به صورت «ابجد، هوز، حطی، کلمن، سعفص، قرشت، ثخذ، ضطغ» درآورده شده بود و هر شاگرد در مرحله اول مکلف بود این حروف را بشناسد تا صداها و حرکات هر یک را یاد بگیرد. پس از آن هجاها با آهنگ خاصی گفته می‌شد تا همیشه در ذهن باقی بماند و بتوان تمامی آیات قرآن را با «هیجی کردن» حرکات و صداها، به طور کامل تلفظ کرد.

یک نقطه، دو نقطه، سه نقطه (...،...،...) سر، بر، زیر () دوسر، دوبر، دو زیر (مَدَّ) بکشم، جزم برهم زنم، تشدید را شَخ بگویم (،،،ء)
 الف الف ا (ا)، ب الف با (با)، ت الف تا (تا) و..
 الف سرأ (أ)، ب سر به (ب)، ت سر ته (ت) و..
 الف بر ا (أ)، ب بر به (ب)، ت بر ته (ت) و..
 الف زیر ا (ا)، ب زیر به (ب)، ت زیر ته (ت) و..
 الف دو سر داره، دو بر داره دو زیر (أ ا ا)، ب دو سر داره دو بر داره، دو زیر (ب ب ب)
 ب، ت دو سر داره دو بر داره دو زیر (ت ت ت) و...



قسمتی از صفحات آغازین عم جزء

برای آشنایی با روش «هجی کردن» قسمتی از سوره حمد آورده می‌شود:
(الحمد لله رب العالمین)

الف و لام سرآل، ح و میم سر حَم، اَلْحَمُّ، دال بر دو (با یک آوای کشیده)، اَلْحَمْدُ
لام الف لا، لله، هـ زیر هـ لِلَّهِ
رُؤِبِ سَر، رَبِّ، بٍ وُلامِ زیر بِل، رَبِّ اِلْ
عین الف آ، لام سر ل، عال، میم و ی زیر می، عالمی، نون سر ن، عالمین.

بچه‌مکتبی‌ها وقتی صبح وارد خانه حاجی‌بی‌بی می‌شدند، سفره صبحانه و به قول معروف «سفره‌بند نیم‌چاشت» را با خود می‌آوردند و به ملا می‌دادند و یک زیرانداز که تشکچه‌ای بود که هر شاگرد به عنوان فرش با خود می‌آورد و علاوه بر ابعاد کوچک آن، برای جثه کودکان، قابل انتقال بود، زیر درختان پهن می‌کردند. بچه‌ها اغلب اوقات جای خود را ثابت می‌کردند و آنهایی که با هم دوست بودند، سعی می‌کردند زیراندازهای خود را کنار یکدیگر پهن کنند تا علاوه بر خواندن قرآن از مصاحبت با هم لذت ببرند.

حاجی‌بی‌بی در اتاق مجاور حیاط مشغول تهیه صبحانه بچه‌ها بود، مثلاً اگر کسی در سفره‌اش خیارسبز، گوجه‌فرنگی و تخم‌مرغ داشت آنها را پوست می‌کند و در بشقاب می‌گذاشت و کنار اتاقش می‌ایستاد و یکی‌یکی بچه‌ها را به اسم صدا می‌زد تا بلند شوند و صبحانه خود را بگیرند. او همین کار را نزدیک ظهر انجام می‌داد. زمانی که هوا گرم بود،

اکثر خانواده‌ها عرقیجات گیاهی و شکر یا قند به ملأ می‌دادند و وی با آنها شربت درست می‌کرد و به شاگردان می‌داد.

برای درس دادن نیز ملأ قوانینی برای خود داشت؛ صبح اول وقت، ابتدا شاگردان بزرگ‌تر جلو می‌آمدند و درس می‌گرفتند و سپس آنها به عنوان خلیفه، مأمور آموختن دیگران می‌شدند. هر کودک پس از گرفتن درس وظیفه داشت بر جای خود بنشیند و درس خود را بدون انقطاع با صدای بلند بخواند و تکرار کند، به طوری که در مکتبخانه پیوسته صدای شاگردان بلند و با هم آمیخته و با حرکت متفاوت بدن توأم بود؛ زیرا ملأ اعتقاد داشت بلند خواندن درس باعث تلفظ کردن صحیح کلمات و تمرکز بهتر بر روی آنها می‌شود.

در تابستان که هوا بسیار گرم بود، ملأ از بچه‌ها می‌خواست زیراندازهای خود را به راهروی خانه که مسقف بود، بیاورند و چون فضا به صورت طولی بود، بچه‌ها بیشتر به صف می‌نشستند. زمانی که موقع پرسیدن درس می‌شد حاجی‌بی‌بی درس بچه‌ها را از آنها می‌پرسید و اشکالات آنها را متذکر می‌شد و درس جدید به آنها می‌داد و فردای آن روز اول وقت می‌خواست تا درس جدیدی را که روز قبل به آنها داده شده بود، با صدای بلند بخوانند که در اصطلاح به آن «دوره» می‌گفتند، تا علاوه بر رسیدن به کارهای روزمره، بتواند ایرادات و مشکلات آنها را نیز برطرف سازد.

معمولاً شاگردان باسابقه که آموزش بیشتری فراگرفته بودند، به کودکانی که در مراحل یادگیری پایین‌تر از آنها بودند، آموزش می‌دادند و نقش مبصر کلاس را در مکتبخانه بر عهده داشتند و به عنوان خلیفه در غیاب ملأ، مسئول تدریس و مدیریت مکتبخانه بودند. (وکیلان، ۱۳۸۳: ۷۰) اگر کاری برای ملأ پیش می‌آمد و مجبور بود بچه‌ها را تنها بگذارد، مسئولیت مجلس را به آنها واگذار می‌کرد و بعد از بازگشت ملأ، کودکان خاطی که شکایتشان به ملأ داده می‌شد، تنبیه می‌شدند. البته چون ملأ نمی‌خواست بین بچه‌ها کدورتی ایجاد شود، با گفتن اینکه: «دیگه از این کارها نمی‌کنه یا اون بچه خوبیه، شیطون گولش زده و...» از کار اشتباه بچه بازیگوش چشم‌پوشی و از حُسن انجام کار شاگردی که نماینده خودش محسوب می‌شد، قدردانی می‌کرد.

درآمد مکتبدار

مکتبداران معمولاً تعلیم قرآن را به قصد تقرّب و امر خیر و ثواب انجام می‌دادند، اما زمانی که مکتبدار، کلاس درس خود را در مسجد یا مدرسه دایر می‌کرد، از درآمد اوقاف مربوط، حقوقی به او تعلق می‌گرفت و به‌ازای آن یتیمان و مستمندان را به رایگان تعلیم می‌داد. سایر مکتبداران از هر کودک ماهیانه مبلغی جزئی دریافت می‌کردند و کسانی که در پرداخت این مبلغ ناتوان بودند، در انجام کارهای خصوصی مکتبدار او را یاری می‌رساندند. (حرّ، ۱۳۸۳: ۱۱) پژوهش‌هایی که در استان یزد انجام شده نشان می‌دهد، دستمزد ملّا بستگی به طبقه اجتماعی هر فرد داشت. مثلاً طبقه اعیان یک بار گندم یا دو بار که معادل ۱۶۰ کیلوگرم بود و سایرین به تناسب وضع زندگی خود چیزی می‌پرداختند یا در مقابل زحمتش برای او کاری انجام می‌دادند. (قرائی‌زاده، ۱۳۷۱: ۲۰۸) جدا از این دستمزد، اکثر مکتبداران به شغل‌های مختلف از جمله شعربافی، نخ‌ریسی و... مشغول بودند و از دسترنج خود امرار معاش می‌کردند و چون تقدّس خاصی برای قرآن قائل بودند، قیمتی برای آن نمی‌گذاشتند و بیشتر برای ثواب اخروی، قرآن را آموزش می‌دادند. نگارنده شاهد یکی از گفتگوهای مکتبخانه‌دار برای گرفتن شهریه بود. در آن گفتگو مکتبدار چنین گفته بود: «بچه شما چون پسر است تا قبل از اینکه به مدرسه برود (سن ۷ سالگی) می‌تواند قرآن را یاد بگیرد، فقط ثواب آن باشد یک فاتحه شب جمعه برای پدر و مادرم... اما اگر دختری دارید می‌توانید تا هر وقت که قرآن و مفاتیح را کامل و روان بخواند، بیاوریدش و آن هم دستمزدش، دعا در حق معلّمش است.»

تنبيه

کودکان مکتبی از اوستاد رنج دیده از ملال و اجتهاد
چون درآیی از مکتب بگو خیر باشد اوستا احوال تو

(مولوی)

شاید در مکتبخانه‌های قدیمی تنبیه بدنی و فلک‌کردن رواج داشته، اما هدف اصلی یک مکتبخانه‌دار در وهله نخست، آشنا کردن کودکان با خواندن و نوشتن و بویژه تعلیم دادن اصول دین، در وهله دوم احترام گذاشتن به معلم و قدر دانستن علم و در وهله سوم تشویق کودکان با استعداد به دانش‌اندوزی بیشتر بوده است. (وکیلان، ۱۳۸۳: ۷۱-۷۰) به خاطر دارم که حاجی‌بی‌بی شلنگ آبی رنگی به اندازه یک ترکه داشت و زمانی که می‌خواست درس بپرسد آن را کنار خود می‌گذاشت، نگاه به آن شلنگ ترس عجیبی در دل شاگردها می‌انداخت؛ با آنکه آن شلنگ حس تنبیه را برای همه بچه‌ها نشان می‌داد، اما هیچ‌گاه به یاد ندارم که ضربه‌ای با آن به بچه‌ها خورده باشد. این بهترین روشی بود که مکتبدار را بی‌نیاز از تنبیه بدنی می‌کرد. (مشاهدات عینی و نگاه شود به: قرائی‌زاده، ۱۳۷۱: ۲۰۷)

تشویق

تشویق نیز از مواردی بود که در مکتبخانه‌ها رواج داشت. شاگردان در سن پایین وارد مکتبخانه می‌شدند و بعضی از آنان برای رفتن به کلاس درس ملأ گریه می‌کردند و برای آمدن به مکتبخانه میلی نداشتند. در این حال، هدایایی از سوی خانواده‌ها تهیه می‌شد که ملأ به آن شاگرد می‌داد تا آنها برای آمدن به مکتبخانه تشویق شوند. گاه نیز برای حفظ سوره‌های کوچک قرآن، به همین روش به بچه‌ها جایزه داده می‌شد. اما جدا از تمامی این موارد، یکی از تشویق‌هایی که در هر مکتبخانه رواج داشت و مورد استقبال قرار می‌گرفت، «نقل باران» بود. (ابراهیمی، ۱۳۸۱: ۶) این به اصطلاح «نقل سر کردن» و شعف و هلهله خاص ناشی از آن، شاگردان را تشویق می‌کرد به سرعت یادگیری قرآن را انجام دهند؛ زیرا شاگردها آموزش قرآن را - همان‌طور که پیشتر اشاره شد - از «عم‌جزء» شروع می‌کردند و سپس به سوره‌های «الرَّحْمَن، یس، کهف و ختم قرآن» می‌رسیدند و آنگاه مراسم نقل کردن انجام می‌شد. حاجی‌بی‌بی سعی می‌کرد این مراسم را در روز پنج‌شنبه انجام دهد و از روز قبل به بچه‌ها خبر می‌داد که «فردا نقل سر فلانی می‌کنیم» تا کسی غیبت نکند.

از چند روز قبل از مراسم نیز خانواده شاگرد، نقل را به همراه مبلغی پول به عنوان دستمزد ملّا با خلعتی که بیشتر شامل کله قند یا پارچه بود، به مکتبخانه می‌دادند و ملّا در پایان وقت - زمانی که درس بچه‌ها را پرسیده و درس جدید به آنان داده بود - شاگرد را می‌نشاند و قرآنی را در دست وی می‌داد و پارچه‌ای سفید یا توری بر روی سرش می‌انداخت و بچه‌ها دور تا دور او حلقه‌وار می‌نشستند و حاجی بی‌بی با تشویق و صلوات بر سرش نقل می‌ریخت. وی اغلب سوره «والشمس» را با صدای بلند می‌خواند و بچه‌ها در پایان هر آیه، همصدا کلمه «ها،ها» را به زبان می‌آوردند و نقل روی سر شاگرد ریخته می‌شد. مقدار نقلی که روی قرآن می‌ریخت، مال شاگرد بود و مابقی را بچه‌ها جمع می‌کردند. در پایان نیز ملّا از بچه‌ها می‌خواست دست‌ها را بالا ببرند و در حق پدر و مادر دعا کنند: «الهی به حق قرآن، تو روزی کن به آسانی به حق محمد و آله اجمعین، بر پدرم، بر مادرم، بر استادم، بر معلمم، خدایا تو رحمت کن و جای ایشان را در مقام جنت کن، آمین یا رب العالمین.»

جمع بندی

با اهمیتی که بحث تعلیم و تربیت در فرهنگ یک جامعه از ابتدا تاکنون داشته است، نهاد «مکتبخانه» - به عنوان مکانی برای آموزش - در هر برهه زمانی حایز اهمیتی فراوان بوده است؛ هر چند در ساختار تفاوت‌هایی باهم داشتند، اما ماهیت همه آنها حول محور آموزش بود.

شاید با ساخت مدارس به عنوان هسته اصلی آموزش، فراگیری دانش در مساجد، دارالعلم‌ها، خانقاه‌ها، رباط‌ها و سایر مکان‌ها کمرنگ‌تر شده ولی امروزه نیز در بعضی محلات سنتی استان یزد می‌توان بانوانی را دید که به امر آموزش قرآن در خانه‌هایشان مشغول‌اند.

این پژوهش اگرچه گوشه‌ای از خاطرات نگارنده به‌شمار می‌رود، اما ضمن آن تلاش شده است دو موضوع را به خواننده یادآوری کند:

۱. ملّاه‌ها شاگردان قدیم مکتب‌خانه‌ها هستند که این آموزش‌ها را سینه‌به‌سینه فراگرفته و نسل‌به‌نسل منتقل کرده‌اند. برخی از آنها حتّی سواد کلاسیک هم نداشته و به مدرسه نرفته‌اند، اما در کار خود به لحاظ تجربه فراوان و عشق وافر و خودجوش به کار، بسیار موفق بوده‌اند. حلقه بیچّه‌ها به دور معلّم قرآن و تماشای شور و شوق زایدالوصف آنها در همخوانی کلام وحی به یاد ما می‌آورد که قرآن اعجازی دارد که دل‌های پاک و بی‌آلایش را مجذوب خود می‌کند. (ابراهیمی، ۱۳۸۱: ۷)

۲. مکتب‌خانه‌هایی که در محلّات سنتی یزد تشکیل می‌شد، اگرچه شامل هر دو گروه سنی دختران و پسران بود، اما پسران تنها تا ۷ سالگی اجازه ورود به آنجا را داشتند و آموزش آنها نیز بیشتر شامل آشنایی کودک با الفبا و آمادگی وی برای ورود به مدارس بود، در صورتی که دختران از سن ۵ سالگی به بالا می‌توانستند این آموزش‌ها را فراگیرند. بنابراین می‌توان گفت حضور کودکان با سنین متفاوت در مکتب‌خانه، علاوه بر یادگیری قرآن، آموزش و مهارت‌های زندگی را نیز آموزش می‌داد؛ زیرا کنجکاوای کودکان نسبت به حرف‌های بزرگان باعث می‌شد که نسبت به صحبت آنان در مسائل اجتماعی و فرهنگی بی‌تفاوت نباشند و چه بسا دخترانی که به دلیل شرایط زندگی، بعد از اتمام مکتب‌خانه به خانه بخت می‌رفتند و این مکان فرصتی بود تا علاوه بر شیطنت‌های بچگی خود، مسائل خانوادگی را بهتر درک و حلّ و فصل کنند.

درس ادیب اگر بود زمزمه محبّتی جمعه به مکتب آورد طفل گریزپای را

(نظیری نیشابوری)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

الف) کتاب

۱. اولثاریوس، آدام (۱۳۸۵) سفرنامه آدام اولثاریوس، تهران: دبیر.
۲. شاردن، ژان (۱۳۷۵) سفرنامه شاردن، تهران: توس.
۳. غنیمه، عبدالرحیم (۱۳۶۴) تاریخ دانشگاه‌های بزرگ اسلامی، ترجمه نورالله کسایی، تهران: یزدان.
۴. وکیلان، منوچهر (۱۳۸۳) تاریخ آموزش و پرورش در اسلام و ایران، تهران: دانشگاه پیام نور.

ب) مقاله

۱. ابراهیمی، جواد (۱۳۸۱) «مکتبخانه‌های قرآن و آموزش نسل به نسل کلام وحی»، گلستان قرآن، ش ۱۲۲.
۲. بی‌نام (۱۳۵۲) «مکتبخانه»، هنر و مردم، ش ۱۳.
۳. حرّ، سیدحسین (۱۳۸۳) «نقش مسلمانان در پیدایش مدارس تا پایان قرن پنجم هجری»، آینه پژوهش، ش ۸۷.
۴. رمضانی، رضا (۱۳۸۳) «سیر تجددزدگی نظام آموزشی دختران در ایران معاصر»، معرفت، ش ۸۶.
۵. سلیمی مؤید، سلیم (۱۳۸۱) «مکتبخانه‌ها و آموزش قرآن»، گلستان قرآن، ش ۱۲۲.
۶. قرائی‌زاده، محمدرضا (۱۳۷۱) «پژوهش در تعلیم و تعلم در مکتبخانه‌های قدیم استان یزد»، مجموعه مقالات اولین گردهمایی مردم‌شناسی سازمان میراث فرهنگی، تهران: سازمان میراث فرهنگی.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی